

تعریف حقیقی تربیت

برای کسانی که از مقدمات منطق و تاریخ مسائل فلسفی باخبرند عنوان فوق یعنی « تعریف حقیقی تربیت » ترکیب غیر مانوسی است، زیرا از احاطه فلسفه در معنای کلمه تعریف « حقیقت » مستتر است؛ یعنی هر کس که می خواهد چیزی را تعریف کند میخواهد واقعاً آن چیز را بشناساند و هیچکس هم انتظار ندارد چیزی غیر از حقیقت واقع بشنود؛ در این صورت قید « حقیقی » زاید بنظر می آید. اما چون بر خلاف انتظار اغلب شخص بتعاریف ناقص یا غلط مواجه میشود لازم است قبلاً برای تصریح تعریف تربیت معنای « تعریف » و « تعریف حقیقی » را ذکر کنیم و چون روی سخن هم باعوام نیست اشکالی ندارد اگر بذكر مسائل مشکلتی بردازم ولی شرط مهم این است که خصوصاً آقایان دانشجو درست توجه نمایند و اراده بخرج دهند تا چیزی بفهمند و گذشته از این خوب است اگر در بحث چنین موضوعی انتظار لطیفه گوئی و ذکر مواضع سهل التناول از من نداشته باشند زیرا که دیگر امروز شخص نباید بتعریف های سطحی، گر همه مقصود هم تشویق باشد اکتفا نماید و يك ساعت وقت خود و دیگران را بمرکراتی مانند جمل ذیل: تربیت ستاره - ایست درخشان که ملل را از بادیه ضلالت بسر منزل رستکاری میرساند، تربیت آکسیری است اعظم که مس وجود انسان را اطلالی کند؛ تربیت تریاقی است که مارگریدگان جنگل جهالت را شفا می بخشد - پر کنند و آنوقت برای مارگریدگان و امثال آن هم چند تشبیه و اصطلاح مانوس مانند « تا تریاق از عراق بیاورند مار گزیده مرده باشد » ذکر نماید تا باین وسیله خوانندگان از مقاله او تعریف کنند. امروز باید کسانی که بر مواضع علمی واقفند مقام خود را شناخته، کم کم فداکاری کنند و اعتنائی هم بتعریف و تکذیب دیگران ننموده و جانب علم و اطلاع عمیق را در ایران نگاه دارند تا آنکه بتوان در این راه هم قدمی که براننده این عصر درخشان است بردارند.

علت انتخاب چنین عنوانی که عبارت از بحث در تعریف حقیقی تربیت باشد نیز همین است. امروز در اثر جنبش تمدنی ما که حشر و نشر جدیدی بظهور آورده خوشبختانه بتربیت و تعلیم بسیار اهمیت میدهند و ازین جهت این موضوع هم زبانزد بزرگ و کوچک شده و بحدی تعمیم پیدا کرده است که هر کس با هر سرمایه علمی خود را مجاز میدانند در باب تعلیم و تربیت بنحو قطع صحبت کند؛ اما چون این امر بی علت نیست باید در پی کشف آن بود، شاید بتوان مفهوم تربیت و تعریف آنرا تا حدی در ضمن پیدا کردن علت بدست آورد.

علت تعاریف غلط

تربیت امری است عمومی و مشترک در میان همه مانند آب و هوا که هر کس ارتباط حتمی خود را بآن حس میکند یعنی هر کس هر قدر هم «بی تربیت» باشد باز تربیتی یافته و اشیاء و مردم عمداً یا بطور غیر عمد در او نافذ بوده و هستی او را بآن وضع و ترتیبی که هست ساخته اند. بنابراین میتوان گفت که تربیت حکم عاملی از عوامل طبیعی را دارد. منتهی اگر نخواهیم آنرا به آب و هوا تشبیه کنیم، باید لااقل در حیات انسانی و تمدن او تربیت را در ردیف زبان و نطق بیاوریم و بگوئیم که وجود تربیت نیز در پیدایش و وجود نطق مضمّن است. همینطور که هیچ آدمی پیدا نمیشود که قوه نطق نداشته باشد و کسی نیست که حرف نزند (مگر اینکه گنگ باشد) همینطور نیز کسی نیست که مرتباً بتربیتی نباشد. چنانکه مستفاد می شود عمل تربیت آنقدر کهنه است که آغاز آنرا تاریخ نمی تواند بدست دهد، ولی علم به آن باندازه ای تازه است که حتی بعضی ها منکر جنبه علمی آن هستند.

یکی از اساتید امریکائی میگوید^۱: «در بسیاری از امور عادت بر این است که ابتدا بشر کارهای لازم و حیاتی خود را انجام میدهد و بعد بساختن نظام و نظریه ای در آن باب می پردازد و کرده های خود را توضیح میدهد. بشر پیش از آنکه دارای علم فلاحی باشد زراعت می کرده و هزاران سال قبل از آنکه علم مدونی باسم طب داشته

(۱) رجوع کنید بکتاب اساس تعلیم و تربیت تألیف «ب. ه. بوده»

باشد در پی علاج امراض و شفای مرضی بوده و خیلی پیش از آنکه هندسه پیدا شود بمساحی می پرداخته و زمین و اراضی را در میان خود قسمت میکردند همینطور مدتها قبل از آنکه منطقی تدوین کند با هم دیگر مباحثه و مناظره و مشاجره میکردند است ولی چون بعضی اوقات هم تخمی را می کاشت و سبز نمیشد یا محصول مطلوب را نمیداد یا آنکه دوا میداد و بهبودی حاصل نمیشد لازم دید عمل خود را امتحان کند و با تجارب گذشته مقایسه نموده و از نتیجه آنها استفاده کند؛ باین وسیله کم کم علم مدون پیدا شد و انسان توانست حتی المقدور از عملیات خود نتایج مطلوبه بگیرد. « چنانکه نمی توان استنباط کرد همیشه علم پس از فن میآید تا فن را مطلوب تر کند و این خود فی نفسه قانونی است. این قول بنا بر این در مورد منطق و تعلیم و تربیت هم صدق پیدا می کند یعنی نطق ما عملابنا بر قوانین کلیه منطقی که اساس آن در وجدان ما موجود است انجام می گیرد ولی با تمام این احوال همه علم بمنطق نداریم و ازین لحاظ نیز ممکن است در نطق و حکم خود اشتباه کنیم؛ همین بحث نیز در باب تربیت وارد است یعنی همه بنحوی تربیت شده و تربیت کرده ایم بی آنکه عالم بعلم و فن تعلیم و تربیت باشیم و ازین لحاظ نیز محتمل است در تربیت شده باشیم و بدهم تربیت کنیم و تعریف تربیت را هم مخالف با واقع و مخالف با تجربه بنمائیم.

از یک طرف این تعمیم که هر کس را وارد در دایره تربیت می کند و از طرف دیگر این اشکال که واردین در دایره اطلاق هر موضوعی لازم نیست در دایره علم و اطلاع راجع بان موضوع نیز وارد باشند علت تعریف های خالی از حقیقت است؛ چنان که می دانید هر شکل هر انسانی بنا بر قوانین فیزیکی و شیمیایی و روحی اداره می شود ولی این اطلاق مستلزم آن نیست که هر کس نیز عالم بعلم فیزیک و شیمی و روانشناسی

(۱) «کانت» نیز اساس منطق یعنی اساس حکم و بالتبع اساس معرفت را ترکیبی

وجدانی که مشروط بتجربه نیست و حتی امکان تجربه وابسته بان است میدانند و آنرا به

Synthetic Urteile a priori - Jugement Synthétique à priori

تعبیر میکند. کانت در جستجوی اساس معرفت باین نتیجه نیز قناعت میکند. درین باب رجوع کنید بخطابه جناب آقای حسن وثوق درباره «کانت و عقاید او» جزو سلسله انتشارات دانشکده معقول

و منقول، عدد پنجم بهمن ماه ۱۳۱۵.

باشد؛ گذشته از انسان حیوانات هم هر کدام بسته‌ای از این قوانین هستند بدون آنکه کمترین اطلاع یا حتی امکان اطلاع هم از آن داشته باشند. خلاصه گرچه این مسئله بس آشکار است ولی بر بسیاری از اهل خط و ربط ما هنوز پوشیده می‌باشد و علت تعاریف غلط نیز همین است.

جنبه علمی تعلیم و تربیت

اگر نفوذ اهل خط و ربط محصور در همین اشتباه بود باز اشکال نداشت؛ حرف در این است که اینها در جنبه علمی تعلیم و تربیت هم شك می‌کنند زیرا که در تعلیم و تربیت بعقیده خودشان « قانون » نمی‌بینند در صورتی که مبادی معرفت^۱ در این مورد نیز وجود قانون را الزام می‌کند ولی متأسفانه میان وضع تفکر آنها و نظریه در مبادی معرفت هنوز يك دو قرن فاصله است. از این جهت باید جوابی پیدا کرد که برای آنها هم دندان شکن باشد و هم قابل هضم. خوشبختانه هیچکدام از انکار کنندگان ما شك ندارد که فیزیک قانون دارد، شیمی قانون دارد و وظایف الاعضاء قانون دارد، بیولوژی قانون دارد، اجتماع بشر قانون دارد^۲. جای تعجب نیست اگر در نقطه ای که تمام این شئون طبیعی و اجتماعی و روحانی جمع می‌شود و انسان و تکامل او را تشکیل میدهد مخصوصاً در این نقطه قانون موجود نیابد؛ ممکن است قوانینی که در مادیات و در عالم قوا و حرکات و در عالم اعداد و در عالم طبیعیات ساری است هر کدام بتهائی برای انسان و تربیت او نارسا باشد ولی اهل کار میدانند که دایره قوانین محصور و محدود در طبیعت (در عرف عامه) و علوم طبیعی نیست بلکه علاوه بر این قوانین اخلاقی نیز موجود است که « آزادی » اراده انسان علت وجود و اساس آنهاست و همیشه جنبه « امر » را بخود می‌گیرد و کلمه « باید » جزء غیر قابل انفکاک آن است چنانکه قوانین حقوقی دارای همین جنبه است و از همین جهت نیز اطلاق قانون بر آن می‌شود خلاصه اهل کار میدانند که انسان و تربیت او از شدت ادغام و فرو بستگی آنقدر سهل و ساده و بی قانون در نظر

(۱) مقصود از نظریه در مبادی معرفت همان تمیز آلمانی Erkenntnistheorie

یا ترجمه آن Theorie de la Connaissance میباشد.

۲ مودوخ « قانون و قاعده » محتاج بیحث جدا گانه است که در آینده بنظر

خوانندگان خواهیم رساند.

اشخاص ظاهر بین جلوه می‌کند. اطمینان میدهم که اینجا هم دندان انتقادکننده نمی‌شکند و در ابراز جهل خود اصرار میکند و می‌گوید چرا یکی از قوانین تربیتی را بعنوان مثل نمی‌آوری! بسیار خوب آوردن مثال اشکالی ندارد ولی همانقدر که يك نفر عامی از قانون جاذبه یا از قانون ارشمیدس یا از جمله «آووگادرو» چیز می‌فهمد همانقدر هم او از قانون ذیل که می‌گوید: «نسبت میان اصل آزادی و رغبت در کار نسبت مستقیم و نسبت میان جریزه و اعتبار و تسلط معلم با رغبت در کار نسبت معکوس باید باشد».

یکی از اشکالاتی که بتعلیم و تربیت از لحاظ علم میکنند در باب تعمیم داشتن آنست و می‌گویند امری را که آنقدر تعمیم دارد که مادرها هم آنرا اجرا می‌کنند نمیتوان علم دانست. اگر اشکال کننده کمی غور میکرد میدید که زندگانی هم از لحاظ علم الحیات کیفیتی است که اجرا و اعمال و وجود آن امری است عمومی و برای خاطر همین تعمیم نیز باید قاعده و قانونی داشته باشد یعنی علمی باید داشته باشد، اگر کمی متوجه میشد باز میدید که زندگانی از لحاظ ترکیبات شیمیایی بدن مسئله است که شب و روز بلکه آن بان در جریان است و بهمین جهت نیز باید قوانینی داشته باشد که می‌توان بان آگاه شد و آنرا تدوین کرد، اگر غور میکرد باز میدید که روابط اقتصادی و اجتماعی نیز از جمله امور عادی و طبیعی است و از همین لحاظ نیز دارای قوانین و علمی است بالاخره اگر غور میکرد باز میدید که تمام شئون وجود یعنی همینقدر که هستی در قید چند و چون و چرا و کی و کجا آمد دارای حدود و تعیناتی است که می‌توان بان پی برد.

اگر اشخاصیکه داعیه تعلیم و تربیت دارند قدری بیشتر امعان نظر داشتند بطور حتم چنین تصویری نمی‌کردند که بر تعلیم و تربیت اطلاق علم نمی‌توان نمود و پیچیده ترین شئون انسانی یعنی پیمودن راه تکامل و سپردن تمدن را از نسلی به نسل دیگر خارج از حدود و تعین و خالی از قوانین نمیدانستند که بالتبع علمی برای آن تصور نکنند.

علت همه این اشکالات از یکطرف تعمیم موضوع تعلیم و تربیت است که

همه را درغور و تحقیق ذیحق میکند و از طرف دیگر اطلاعات سطحی و نداشتن تحصیل و تجربه ایست که درخور علم و فن تعلیم و تربیت باشد و خوشبختانه تعلیم و تربیت هم علمی دارد که باید آنرا بنا بر روش و نظام معینی یاد گرفت و تنها آشنائی بچند کتاب مجهول الهویه بدون توجه به برنامه‌ای که درین پنجاه سال اخیر بتدریج بوجود آمده است برای اظهار نظر کافی نیست .

مقصود از این مقاله رفع این اشکالات است ، بنابر این چون مفهوم تعریف هنوز برای ما روشن نیست در این مورد از هر چیز بآن بیشتر احتیاج داریم و چون قدم اول و آخر هر علم هم تعریف آن علم است به بیان مختصری در باب تعریف می پردازیم .

معنای تعریف

چنانکه پیشینیان نیز فهمیده و گفته‌اند چه وچند وچون وچرا وکی و کجا سرد فکر انسانی است . چندانکه تجربه و تحقیق نموده اند دیده‌اند که این مقولات درگرد هستی جمعند و آن هستی نیز که در قید چند وچون وچرا وکی و کجا در نیاید « برای فکر انسان » موجود نیست ، خلاصه اینکه وجود و موجود هر دو ناچار از شرط و تعیین است .

بنابراین تعریف عبارت از بیان شروط و تعیینات شئی است و شئی نیز در درجه مخصوصی از تفکر جز بسته بفرنجی از تعیینات و حدود بیش نیست . قسمتی از این فکر بسیار قدیم می‌باشد و محصول خدمات سوفسطائی هاست که در مبحث معنای کلمات و در مبحث فلسفه زبان پیشقدم بودند ولی تعیین معنای کلمات و زدو خورد در سر معرفهای صحیح و واضح و حقیقی یعنی روشن و متمایز کار سقراط است که از این لحاظ تا حدی پیشرو و گوینده شرط اول « دکارت »^۴ در وصول بمعرفت می باشد .

(۴) Descartes

(۵) برای اطلاع از شرط اول معرفت در نظر « دکارت » رجوع شود بکتاب

نفیس « سیر حکمت در اروپا » تألیف جناب آقای فروغی (ذکاء الملك) طهران ۱۳۱۰ ص ۲۳۱

تعریف در نظر ارسطو افزودن صفتی بعام می باشد که بزبان ما همان تحدید شئی مطلق است. بنابراین تعریف هر علمی خلاصه قضایائی است که درباره چند و چون همان علم در دست میماند بنحوی که تفصیل در اجمال دیده شود و چون تعریف نیز مجموعه ای از قضایا و احکام است احتمال حقیقت و تصور هر دو در آن میرود. یعنی همانطور که حکم صحیح و حکم غلط هر دو ممکن است همانطور نیز تعریف صحیح و تعریف غلط^۱ تعریف حقیقی و تعریف تصویری هر دو ممکن است. هر حکمی که از لحاظ شئی شد^۱ صحیح و حقیقی است و هر حکمی که از لحاظ شخص شد یعنی منشعب از هوا و هوس و اشتباه بود حکمی است غلط و تصویری^۲ پس همانطور که تعریف حقیقی و تحقیقی چیزی عبارت از مجموع احکام اساسی و صحیح درباره آن شئی می باشد همانطور نیز تعریف تصویری و گمانی درباره آن عبارت از احکام غلط یا مجموع احکام صحیحی که مبتنی بر یک حکم غلط است می باشد. سوفسطائیان (مانند « پروتاگوراس ») میگفتند که علم و تعریف چیزی جز محصول هوس و وهم و گمان ما پیش نیست و چون واقعاً فعل و انفعالات عقلی و قیاسی با فعل و انفعالات روحی دیگر که از آنها گمان و وهم و خیال و تصور و « فانتازی » تولید می شود بدون ربط نیست^۳ از این جهت قول سوفسطائیان در نتیجه ختلاط مواضع سرو صورتی پیدا کرد ولی برای حکمت امروز که در اثر آشنائی بروان شناسی آن فعل و انفعالات را از هم متمایز نگاه میدارد آن اساس متزلزل و آن قول بی پایه است. ولی سقراط و افلاطون^۴ و ارسطو در همان عصر که سفسطه رواج داشت هر یک بنحوی در جستجوی تصدیق و تعریفی بودند که مقبوس از شئی در عالم خارج است نه از گمان و وهم ما. بنابراین فهمیدیم که تعریف مجموعه ای از احکام (تصدیق) یا خلاصه احکامی است و حکم نیز در میان دو قطب که عبارت از شخص و شئی باشد تولید می شود:

Subjectif (۲)

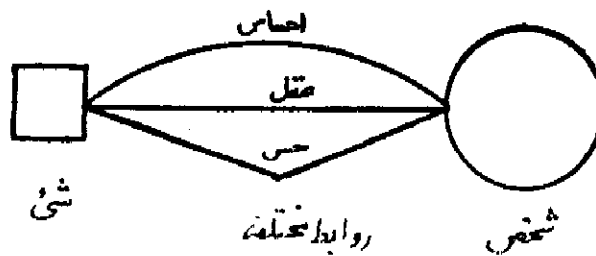
Objectif (۱)

(۳) رجوع شود بکتاب « تحقیق دقیق در شخصیت انسان » تألیف دکتر آلبرت هوت.

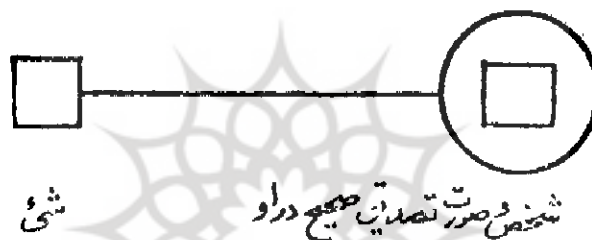
ترجمه نگارنده از آلمانی بفارسی چاپ طهران ۱۳۱۵ ص ۳۹-۱۷

(۴) یکی از مهمترین آثار افلاطون یعنی « ته آیتوس » (Theaitetos) فقط در باب

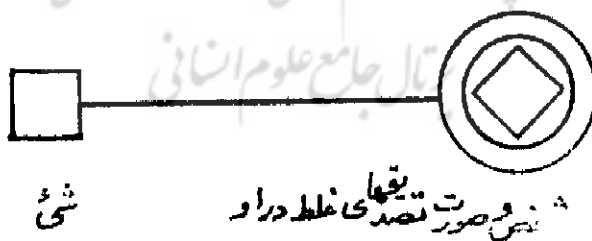
امکان علم بحث میکند خوانندگان بآن رجوع کنند.



اما روابط میان شخص و شیئی متعدد است چنانکه بوسیله حواس خمسسه و بوسیله فعل و انفعالات احساسی و ذکائی و عقلی و ارزشی و ارادی رابطه میان انسان و اشیاء ممکن است و هر کدام نیز رابطه بخصوصی است. حالا اگر بوسیله این روابط حکمی در شخص تولید شد که از هر جهت منطبق بر شیئی در خارج میشود آنرا حکم صحیح گویند. ترسیم ذیل ممکن است مسئله را مجسم کند:



و اگر حکم ربطی بشئی نداشته باشد یا تنها شباهتی بآن داشته باشد و منطبق بر شیئی از هر جهت نشود آنرا حکم غلط یا وهم یا گمان یا تصور می توان خواند و این مطلب را شکل سیم ممکن است مجسم کند:



نکته مهم دیگری را که باید در تعریف ملحوظ داشت این است که شخص تعریف اجزاء شیئی را بجای تعریف تمام شیئی بخرج ندهد و اگر کسی چنین کاری کند بطور یقین و حتم راه غلط رفته است. قضیه معروف را میدانید که چند نفر کور با دست خود فیلی را «دیدند» پس از آنکه فیل رفت نزاع میان آنها در گرفت یکی می گفت: بینال تختی است چونکه او پشت فیل را لمس کرده بود دیگری

میگفت پیل باد زنی است چونکه اتفاقاً گوش آنرا بدست آورده بود دیگری میگفت خیر پیل ستونی است چونکه بیای آن دست مالیده برد. از آنجا که این مسئله و این اشتباه در زندگانی همه ما زیاد اتفاق می افتد باید بآن متوجه بود. گرچه در اسنان بچگی این گونه تصدیقها و تعریفها زیاد اتفاق می افتد ولی فرق میان آن مراحل با مرحله بلوغ و وقوف یکی این باید باشد که شخص بتصدیق و حکم صحیح دانا و توانا شود. روانشناسی در تعاریف مختلفه مراحل کودکی تحقیق نموده و دیده است که بچه‌ها در جواب اینکه: «صندلی چیست» اغلب میگویند صندلی برای نشستن است این گونه تعریفها که ذکر فایده شئی را میکنند در آدمهای بزرگ و اشخاص باسواد هم اتفاق می افتد. بچه‌های اروپائی از سن نه سالگی در تعریف اشیاء، نوع یا جنس شئی را تعیین می کنند مثلاً در جواب «صندلی چیست؟» می گویند اسباب منزل است یا از چوب است، اگر بپرسند کلید چیست می گویند يك تکه آهن است و تاسن یازده سالگی بتعریف اجسام و هرچه در صورت می آید می پردازند از دوازده سالگی بآنطرف از عهده تعریف اسامی معنی و معرفتها و کلمات نیمی مجسم و نیمی مجرد بر می آیند مانند قانون، اتحاد، پول و امثال آن؛ از چهارده سالگی بآنطرف کم کم از عهده تعریف مواضع مجرد و اخلاقی و منطقی مانند عدالت، وجدان، قضیه و امثال آن بر می آیند. اما روی هم رفته تعریف جامع یعنی حقیقی از عهده آنها کمتر ساخته است زیرا که تعریف زباندار باید محیط بر موضوع و فایده هر دو باشد بوضعی که شئی را بنحو ایجاز بنمایاند. هر تعریفی که يك حد مخصوصی از حدود شئی و يك صفتی از اوصاف را از نظر بیندازد آن تعریف کامل و حقیقی نیست؛ تعریف حقیقی باید هر سمتی از سمتهای وجود شئی را در نظر بگیرد.

پس از توضیح فوق کار تعریف حقیقی تعلیم و تربیت بسیار آسان می شود چنانکه کسی در تحت عنوان تربیت تنها تربیت و تعلیم اقتصادی را بفهمد بخاطر فرقه و تربیت را فی نفسه و تربیت انسان را تعریف نکرده است. اگر کسی در تحت عنوان

تعلیم و تربیت فقط پرورش انسان را از لحاظ اجتماعیات یا از لحاظ اخلاق یا از لحاظ علم و صنعت مورد بحث قرار دهد دایره تعریف شی را محدود ساخته و چون شی را از هر طرف تعریف نکرده پس آن شی را تعریف نکرده؛ یک مثل مبتذل مطلب را روشن میکند اگر کسی شخصی را تنها از لحاظ قیافه تعریف کند او را تعریف نکرده چونکه آن شخص قیافه تنها نیست مگر اینکه تعریف قیافه او، به تنهایی مورد بحث باشد نه تعریف شخص او، و ازین جهت نیز اشخاص عوام فریب اغلب یک سمت وجود دیگران را صاف و پوست کنده در جلو انظار میگذارند و مردم و مستمعین نیز آن وجهه را تعمیم داده و شی و شخص تعریف شده را بوضعی که عوام فریب میخواهد می بینند: « پروپاگاند » های تجارتنی و امثال آن از همین قبیل است.

تربیت در ازمینه تاریخی

هیچ فن و علمی از اول ایجاد و اعمال آن باندازه تعلیم و تربیت مورد استفاده صاحبان فکر و غرض (هر دو) نبوده. از زمان سفسطائیان یونان تا برسیم بعصر خودمان که میتوان آنرا عصر نهضت خواند هر کس تعلیم و تربیت را بوضعی خاص نشان داده و تعریف کرده است و جزء را چنانکه در فوق بآن اشاره کردیم بجای کل بخرج داده است و چون آن وجهه هم واقعاً در تعلیم و تربیت موجود بوده بشر بیچاره را به بیغولۀ تربیت غلط انداخته چنانکه گاهی او را بعزات و درویشی تربیت نموده و اسم آنرا صفای دل و جمعیت حواس نام نهاده و بعض اوقات او را بتربیت بندگی و بردگی مربی ساخته چنانکه در مصر و کلد و آشور نمونه کلی آن دیده شده و بعض اوقات او را بتربیت مادی و بیله وری متوجه ساخته و مقتضیات دل و جان را مقهور ماده ساخته گاهی او را در کسوت مذهب بطرف تربیت تعبیدی و خرافی سوق داده چنانکه در اروپای قرون وسطی تا ظهور لوتر نافذ بوده و اغلب نیز بتربیت ملی و نژادی اهمیت داده چنانکه در کشورهای مغرب زمین از دوستان سال

باین طرف نمونه آن دیده میشود خلاصه چون در تمام این مراحل بتعریف یکطرفی پرداخته و از تعلیم و تربیت استفاده نامشروع کرده اند بشر را بپرتگاه ضلالت انداخته اند.

بنابراین تعریف تربیت در هر دوره ای مسبوق بمنظوری بوده است که برای رسیدن بآن منظور تربیت میکرده اند. تا ۱۵۰ سال پیش تعلیم و تربیت در قید تعریفی یک پهلوی بود و تا باین موقع یک آهنگی روح و ترقی استعداد های ذاتی انسان ملحوظ نشده بود و تربیت واقعی انسان در اکثر مواقع بتصادف واگذار میشد و محیط اجتماعی در تربیت بحکم و مایرید بود و افراد نسبت بمحیط مانند سیاهان نسبت با قایان خود حکم بنده و برده داشتند و انسان در این مرحله دستخوش جبر صرف بود. در این یکصد و پنجاه سال اخیر هم گرچه بازیافتگانی در عالم تعلیم و تربیت پیدا شدند که تعریف صحیح تعلیم و تربیت را بیان کردند ولی باز چنانکه خواهید شنید تأثیر عمومی تعریفهای یک پهلوی تا بحال نافذ بوده است.

تربیت در زبان مردم

عجالة تعریف علمی تربیت را کنار گذاشته و توجه به توده می کنیم تا به بینیم که آنها در ضمن کلمه تربیت چه میفهمند و این کلمه را در کجاها استعمال میکنند. اغلب میشنویم که مردم از تربیت فلان درخت و فلان حیوان و فلان شخص صحبت میکنند مثلاً می گویند: باغبان درختها را تربیت کرده یا در « کالیفورنیا » میوه هارا خوب تربیت میکنند یا بلژیکیها و مجارستانیها اسبهای بارکش را خوب تربیت می کنند، اهالی ترکستان مخصوصاً اهالی خیوه و بخارا پوستهای خوب که در اروپا بیوست ایرانی معروف است تربیت می کنند، فلان کس پسر خود را مهندس تربیت کرده، سوار و تیر انداز یا اهل قلم و اهل شمشیر تربیت کرده حتی در زبان شعر و ذوق نیز تخم خرما بیمن تربیت نخل باسق میشود چنانکه می بینیم معمولاً در هر جا کلمه تربیت را استعمال میکنیم، کلمات دیگری مانند پرورش دادن و بار آوردن نیز از لحاظ معنی مترادف با آن استعمال میشود چنانکه ممکن است بر سبیل امتحان در جمله

های فوق همه جا بجای تربیت کلمه بار آوردن را بگذارند مثلاً فلان بچه را خوش اخلاق بارنیاورده اند این آب و هوا مردم را ساحشور و بارزاده بارمیاورد، و قس علیذاک، در تمام این مواقع مقصود از تربیت کردن و بار آوردن نفوذ محیط یا شخص است بطور عمد یا غیر عمد در جماد و نبات و حیوان و انسان. ولی این نفوذ عبارت از هر تغییری نیست اگر تربیت فقط عبارت از تغییر تنها بدون هیچ حد و رسمی بود چنانکه بعضی از متظاهرين بعلم و فن تعلیم و تربیت میگویند پس باید اگر کسی روی پای کسی هم فشار آورد یا قلم پای او را خورد کرد آنرا تربیت بنامیم مثلاً اگر کسی در خیابان بمن تنه زد یا در اتوبوس شهری پای مرا زیر پای خود اه کرد خوب است بگویم « آقا چرا مرا تربیت کردی! » زیرا که تغییری در من بوجود آورده است ولی چنانکه از این مثل و مثالهای فوق نیز بر میآید تربیت عبارت از هر نفوذ و عبارت از هر تغییری نیست. تربیت عبارت از نفوذی است در يك تغییر و يك حرکت غریزی که آن حرکت و آن تغییر (رشد) اساساً بدون نفوذ تربیتی هم موجود است نهایت اینکه نفوذ تربیتی در خط سیر حرکت و در وضع حرکت و کندی و تندی حرکت تأثیر میکند. آن تعریف تربیت که با معنای تغییر منطبق میشود نتیجه اشتباه یا فلسفه غلط « هربرت - اسپنسر » است که تکامل و ارتقاء را عبارت از حرکت و تغییر میدانست مثل اینکه کسی انسان را حیوان بداند با اینکه اینطور نیست یعنی آنجا که بر حیوان اطلاق اسان شد آنجا دیگر ذکر حیوان صادق نمیآید چنانکه وقتی من نزد فلان شخص میروم نزد حیوان نمیروم.

قدری از مطلب دور شدیم - در نظراتل میبینیم که شاخه درخت بر فرض اینکه نفوذ باغبان هم نباشد بنوعی خواهد رست؛ همینطور میوه‌های « کالیفورنیا » در هر صورت بزرگ یا کوچک، خوش مزه یا بدمزه شاداب یا خشک بوضعی پرورش خواهند ریافت؛ اسبهای بلژیکی یا مجارستانی نیز بدون تربیت معین و بدون تخم گیری معین و خوراک معین بطور حتم پرورش خواهند یافت این رستن و این پرورش هم در نتیجه نفوذ دنیای خارج است که بعضی از محققین اشتباهاً آنرا جزء

مفهوم تربیت محسوب داشته و اسم آنرا تربیت غیر عمدی گذارده اند ولی مقصود ما در این مورد این است که مفهوم تربیت را مصرح نموده و آنرا محصور در تربیت عمدی نمائیم یعنی معرف تربیت را تنها برای تربیت خوب نگاه داریم و وجدان ما نیز همیشه در ضمن مفهوم تربیت ' تربیت خوب را میفهمد نه هر نوع تربیت که تربیت بد هم شامل آن میتواند باشد بشابر این تربیت امری است که در پرورش مؤثر میافتد و فقط در « نتیجه » پرورش مشهود مبرگردد ورنه بچه انسان در هر صورت پرورش مییابد، پرورش نیز از زمان انعقاد نطفه و شاید پیش از آن تحقق میپذیرد ولی اگر بچه ایرا دیان مردمان بد اخلاق و پست و دیگری را بسر پرستی معلم لایقی واگذاریم در صورتیکه میراث بد در میان نباشد نتیجه پرورش بچه ایرا که در تحت سرپرستی مربی لایق بوده تربیت خوب و نتیجه اولی را تربیت بد می نامیم در صورتیکه چنانکه گفتیم در هر دو صورت پرورش بنحو اعم موجود بوده است. پس تربیت عبارت از پرورش تنها نیست بلکه عبارت از نفوذ معین و مخصوصی است در موجودی که او خود نیم راه با استقبال نفوذ ما میآید و نفوذ تربیتی فقط هدف حرکت و وضع حرکت و سرعت حرکت را بوجود میآورد. هرگاه هر تغییری را آنهم در هر چیزی تربیت میگویند پس میتوانستیم بگوئیم نجار هم از چوب و میخ میز و صندلی تربیت میکند.

چنانکه دیدیم نفوذ در انسان نیز ممکن است عمدی و غیر عمدی هر دو باشد اگر نفوذ غیر عمدی را تربیت میگوئیم پس تکوین حیوان از نبات و انسان از حیوان و تمام مدارج ارتقائیه جانداران حتی قدری پیش از آن را هم میتوانستیم تربیت بنامیم ولی بزودی خواهیم دید که تربیت بالاخر محدود در نفوذ معینی خواهد شد که دارای منظور معینی باشد و راه معینی در پیش گیرد و در آن منظور معین نیز نیکوئی صرف و خیر محض ملحوظ شده باشد و حتی المقدور در راه تکامل ذات و بروز صفات انسان صرف گردد.

برای اینکه بتعریف آخری و حقیقی تربیت برسیم باید به بینیم چه نوع دیگری از تربیت یا آنکه چه تقسیم دیگری از آن در خارج موجود هست. ابتدا

باید در عالم خارج (یعنی خارج از شخص) چیزی باشد تا بتوان آنرا تعریف کرد این چیزها ممکن است جسمانی باشند یا روحانی و عقلانی ، حتی فرضیات ما که بحسب ظاهر خارج از ما نیستند نیز چیز هایی هستند خارج از ما یعنی و رای قوه ای که در فرضیات ماخوض وغور میکند . مقصود این است که برای تعریف تربیت هرگاه انواع یا مراتبی قائل شویم باید اول آن انواع را دید یا بچشم وجدان و شهود نگریست و بعد تعریف کرد . برای این کار باز در اظهارات توفه دقت می نمائیم و می بینیم که تربیت را معمولا بدو معنی استعمال میکنند .

اول - بعض اوقات در ضمن کلمه تربیت حالتی را میفهمند که انسان دارد چنانکه میگویند فلانی تربیت دارد یا آدم صاحب تربیتی است در این مورد اینطور بنظر میرسد مثل اینکه تربیت چیزی است که میتوان آنرا بملکیت خود در آورد مثلا همانطور که کلاه من مال من است همانطور که من دارای خانه و اثاثیه هستم همانطور نیز دارای تربیت هستم . این معنی از تربیت نیز اطلاق بر انواع دیگری از تربیت مانند تربیت جسمانی و عقلانی و اخلاقی و احساسی میشود .

دوم - در ضمن کلمه تربیت مجموع نفوذ و اقداماتی را میفهمیم که میان دو قطب سیال یعنی میان دو آدم انجام میگردد و یکی از آنها قطب دیگر را متاثر میسازد و بذحوی در پرورش طبیعی او دخالت میکند و مسیر نشو و نمای جسمی و روحی و عقلی و اخلاقی او را منحرف میکند یا تغییر میدهد^(۸) ولی این تغییر عبارت از هر تغییری نیست و علاوه بر این مستلزم زمان و دوام معینی است یعنی خمیر مایه استعدادات انسانی نیز مانند خمیر ظرف چینی است . در بدو امر میتوان از این خمیر هر شکلی ساخت ولی همینقدر که از آن يك کاسه ساختیم دیگر نمیتوان از آن بشقاب درست کرد . مگر اینکه اجزای کاسه را متلاشی نموده و دوباره بکوره بازبریم و از نو ظرف دیگری بسازیم . متاسفانه اجزای روح را نمیتوان باین آسانی از هم متلاشی

(۸) رجوع کنید بکتاب « نظریه در تگون روحی و شکل انسان » تألیف « گ .

نمود و باسانی ترکیب تازه ای از آن ساخت چنانکه شخص صاحب نظر سختی و اشکال این تغییر و تشکل را در روح خود آشکار می بیند. نقشی که در خاطر انسان ثبت شد و شکلی را که روح انسان پیدا کرد چون کار بس پیچیده ایست نمیتوان آنرا هر ساعت و هر وقت تغییر داد و علاوه بر این انسان آنقدر مجال ندارد و عمر او کفاف نمیدهد، که سی سال بد تربیت بشود یعنی روح او شکل مخصوصی پیدا کند و سی سال دیگر بقلع و قمع آن پردازد و بعد دو باره تربیت بشود و شعر لطیف شاعر نیز قبائی است که بر اندام همین تأسف دوخته اند:

مرد خردمند هنر پیشه را عمر دو بایست درین روزگار
تا بیکی تجربه آموختن در دیگری تجربه بردن بکار

تربیت استعدادات انسانی را خواه جسمانی و خواه روحانی و عقلانی و حساسی و ارادی و اخلاقی باشد بیك شکل و هیئت معین و مصرحی در میان آورد. تربیت را از لحاظ فعل یعنی از لحاظ تأثیر و تائر میان دو انسان یا میان آدمها نیز دو قسم میدانند: اول تربیت غیر عمدی محیط اعم از نفوذ اشخاص یا نفوذ اشیاء دوم تربیت عمدی یعنی نفوذ اشخاص در اشخاص از روی منظور و برنامه، که چهار دیوار آموزشگاه و کلاس (گر همه آموزشگاه بدون دیوار و سقف باشد) شکل تاریخی آن می باشد.

تربیت در زبان علما و حکما

اینجا بذکر تعریف چند نفر از علما و حکما می پردازیم تا به بیشم آنها چه می گویند زیرا مواضعی را که ما در نظر گرفتیم اغلب آنها بیان کرده اند و خوب است همان نظریات را باسم و رسم خود آنها بیان کنیم:

تشریح نظریه طرفداران علم الاجتماع را بر دیگران مقدم می شماریم چونکه هم امروز تأثیر آنها در ملل متریقی زیادتر است و هم بحقیقت نزدیکتر و هم مخاطره زیاده روی آنها در تعلیم و تربیت بیشتر است.

طرفداران نظریه اجتماعی برای اثبات اینکه تعلیم و تربیت کاری است اجتماعی و وجود و بقاء و لزوم آن مربوط و معلق بمنظورهای اجتماعی است ادله زیاد دارند

ولی ذکر ادله قابل رد آنها موجب اطمینان ممل است از این لحاظ بذکر آخرین تیری که در ترکش آنهاست و واقعاً ضائب نزهت می پردازیم. اینها در انتهای مناظره با مخالفین خود مانند طرفداران تربیت انسان از لحاظ فرد و طرفداران مذهب عقلیون و انتفاعیون و امثال آن میگیرند: چون تربیت و تعلیم عملی است که لا اقل میان دونفر با اسم معلم و متعلم اتفاق می افتد امری است اجتماعی و اینها کم کم بحدی در نظریه خود مبالغه می کنند که تربیت را یکی از وظایف زندگی اجتماعی میدانند. بدون شك باید باین نظریه موافق بود زیرا که ما خودمان عمل تربیت را با کیفیت نطق یا با « حیوان مدنی الطبع اجتماعی » ارسطو^(۹) مقرون دانستیم ولی از طرف دیگر به نتایج غیر مطلوبی که ممکن است اصرار کردن در این تعریف بدهد همراه نیستیم.

چنانکه گفتیم تربیت عبارت از « يك نوع » تأثیر و نفوذ « معین » است که در بجه انسان اعمال میشود و اشاره کردیم که تأثیر نیز چند قسم است اول - تأثیرات غیر مشعور طبیعی در ساختمان تن و جان مانند تأثیر آب و خاک و تأثیر آفتاب و گرما و سرما و باران و تأثیر مزارع و صحاری و دشتهای و کوهها که روسو آنها تربیت طبیعی می نامد. یقین است که طبیعت نیز در تربیت فوق العاده نافذ است و حتی تأثیر کلی در ساختمان بدنی و در روح و در بینش انسان دارد و برای مشاهده این تأثیر مقایسه اهالی نقاط مختلفه ایران و ایالات کوهستانی و دریائی آن با هم کافی است دوم - تأثیرات عقلی و احساسی محیط که هدف تربیتی بخصوصی ندارد مثلاً روابط پدر و مادر و نوکر و کلفت و هم بازیهای بچه همه مبتنی بر مقصودی است ولی این مقصودها مقصود تربیتی نیست چنانکه جدال همقطاران و هم بازیها با هم برای گرفتن بازیچه از یکدیگر دارای هدفی است و نفوذ و تأثیر تربیتی هم میکند بدون اینکه قصد همقطاران هم تأثیر تربیتی باشد. سوم - نفوذ و تأثیر عمدی بنابر برنامه معین و طرح و نقشه معینی برای این خاطر که کسی تربیت شود. اسم این تأثیر و نفوذ آخری را تربیت عمدی گذاشتند و باید کلمه تربیت را بنحو اخص فقط برای این نوع نفوذ استعمال کرد.

« ارنت - کریک ، (۱۰) و تعریف اجتماعی او

این استاد معروف آلمانی بدو دسته تأثیر اولی یعنی تأثیر غیر مشعور طبیعت و تأثیرات مردم که بدون مقصد تربیتی هست اهمیت زیاد میدهد در صورتیکه ما کلمه تربیت را فقط برای شکل سوم از نفوذ و تأثیر استعمال میکنیم . « کریک » تربیت را نبض زندگانی اجتماعی میداند و میگوید انسان تا موقعیکه زنده است استعداد تکامل دارد و بنابراین محتاج تربیت است . سیر تکامل بنظر او عبارت از فعل و انفعال همیشگی و دائمی تربیتی است . بعقیده او در هر زمان همه همه را تربیت میکنند . چنانکه می بینید برای این شخص هر نقل و انتقال و هر تحول و نفوذ و هر تأثیری عملی است تربیتی . مثلاً وقتیکه شما با یکی از رفقایتان حرف می زنید تربیت میکنید و تربیت میشوید و وقتیکه میروید پنج سیر پنیس بگیرید بقال شما را تربیت میکند و شما او را . هدف تربیت بنا بر نظریه « کریک » در وجود انسان و در عمل او موجود و منظوی است . بنا بر این تهیه هدف عمدی و مشعور را لازم نمیداند ، هدف تربیت در زندگانی اجتماعی خود بخود موجود است ، خلاصه اینکه بعقیده این استاد انسان بطور غیر عمد تربیت میشود و تربیت واقعی او مؤسس بر طرح و برنامه معینی نیست .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

اشکالی که ما باو وارد میکنیم این است که هر تشکیل روحی را نمیتوان تربیت خواند چنانکه میدانید تربیت دو وجه و صورت دارد تربیت خوب و تربیت بد مثلاً میگوئیم فلان کس بد تربیت شده فلان کس بد اخلاق و بد عادت بار آمده ولی وقتیکه مطلقاً از تربیت صحبت میداریم و میگوئیم تربیت خوب چیزی است مقصود ما تربیت خوب است و تربیت خوب نیز منوط و مربوط بعمد و اشعار و اقدامات برنامه ایست و بس .

مطابق نظریه « کریک » کار تربیت این است که بچه انسانرا بتدریج مانند حلقه ای در زنجیر اجتماعی وارد کند ولی اشکال ما این است که کار تربیت بالاتر از این است که فقط انسان را در زندگانی اجتماعی وارد کند . و حال آنکه میدانید

هر شاگرد بقال و هر شاگرد ارسنی دوزی در زندگانی اجتماعی وارد است بدون اینکه تربیت واقعی که او را خودکارو مبتکر کند دیده باشد. چنانکه می‌بینیم در این تربیت با این تعریف اجتماعی شخص فاعل و عامل و مختار و مبتکر بارنمی‌آید. بنا بر این باید ما در پی تربیت واقعی برویم و تعریف جامعتری برای آن پیدا کنیم.

«اگوست کونت (۱۱) و تعریف اجتماعی او

یکی از حکمائی که بطور قطع در تعلیم و تربیت این عصر نافذ است «اگوست کونت» فرانسوی است که نظریه او در تعلیم و تربیت مکمل نظام حکمت اجتماعی و فلسفه مثبت اوست. «کونت» اعصار تمدن را به سه قسمت تقسیم میکند: عصر عقاید و دیانات (۱۲) عصر نظر و انتقاد (۱۳) سوم عصر عمل و اثبات (۱۴).

بعقیده «کونت» همه اغتشاشات فکری و تشنجات روحی ما (۱۵) درین عصر نتیجه نفوذ عصر انتقاد است که وحدت روح و اخلاق و عقیده انسان را از هم متلاشی نموده و رزانت و استحکامی که تمدن در عصر عقاید و دیانات داشت از میان برده است. دوباره باید وحدتی در فکر و عمل و عقیده تولید نمود و آن فقط در عصر اثبات و عمل ممکن است که «کونت» از آن پیشگوئی میکند. این حکیم اجتماعی مدار زندگانی آینده بشر را نوعپرستی صرف و خالص میدانند و آنرا یگانه اساس تکامل بشری می‌نامند. ما اعضای جامعه هستیم و جامعه یک موجود عظیم و محیطی است (۱۶) تمام احساسات و افکار ما باید متوجه باین موجود که محیط بر ماست باشد؛ بالاخره «کونت» از شدت مبالغه، فرد انسان را جز تصویری و وهمی و خیالی بیش نمی‌پندارد و تنها عالم انسانی را موجود واقعی میدانند و میگویند:

L'homme est seulement une abstraction.

وظیفه تربیت را ترقی عناصر اجتماعی و کشتن شخصیت و خود پرستی میدانند و میگویند:

développer la sociabilité et amortir la personnalité.

(۱۱) Aug. Comte حکیم اجتماعی فرانسه که از ۱۷۹۸ تا ۱۸۵۷ زندگانی کرده.

(۱۲) Période théologique (۱۳) Période critique

(۱۴) Période positive (۱۵) Anarchie intellectuelle (۱۶) Grand-être

هدف تربیت را زندگانی نمودن برای دیگران میداند :
چنانکه می بینید این تعریف نیز تصویری است ناقص از مفهوم تربیت واقعی زیرا که در منبع و اساس تربیت که انسان و تمدن او باشد محرکات دیگری نیز موجود است مانند شخصیت و فردیت و امثال آن که آنها نیز حق وجود و حق سیر در مراحل کمال دارند . چنانکه می بینید نوعپرستی برای « کونت » حکم قدسیت و مذهب پیدا کرده است .

هربرت - اسپنسر (۱۲) و تعریف انفرادی او

یکی از حکمای دیگر که تا اول قرن بیستم حیات داشت « اسپنسر » انگلیسی است که نظریات ارتقائی و تکاملی او نیز در تعلیم و تربیت نافذ بوده و لااقل زیاد باو استناد کرده اند . هدف این حکیم هدف انتقاعی است و تعریف تربیت او نیز از این منبع آب میخورد : تربیت یعنی مهیا ساختن انسان برای مبارزه با موانع حیات و اجرای وظایف زندگانی است . بوسیله تربیت باید وضع زندگی کردن را یاد داد و یاد گرفت باید راه تندرستی را یاد گرفت و سرچشمه خوشی ها و خوشبختی ها را شناخت و باید یاد گرفت که چگونه میتوان قوای خود را برای بیشترین استفاده خود و دیگران بکار انداخت .

ژان - ژاک روسو « و تعریف انفرادی او

نظریه « جان - لاک »^{۱۳} انگلیسی و پیرو او « روسو » معروف حاکی از شخصیت و تفرد است . بنا بر عقیده « لاک » تربیت یعنی پرورش شخصیت اخلاقی که در ضمن با آداب و رسوم که در خور یک نفر شخص « اصیل » است همراه باشد . روسو نیز در ضمن تربیت ترقی و رشد جسمانی و روحانی انسان را میفهمد . طبیعت جسم انسان را ترقی میدهد و کم کم حواس انسانرا قابل قبول تأثیرات محیط میسازد . مردم پس از آن استعدادات روان انسان را بکار می اندازند و در ضمن نیز اشیاء دورما ما را تجربه کار مینماید بنا براین « روسو » سه نوع تربیت قائل است اول - تربیت از ناحیه طبیعت . دوم - تربیت از طرف اشخاص

سوم - تربیت بوسیله اشیاء. هدف تربیتی « روسو » این است که از انسان متمدن دوباره آدم طبیعی بسازد و طبیعت مقدس انسانی را از چنگال تمدن و ذمائم اخلاق و نقایص آن بیرون آورد زیرا تنها آدم طبیعی يك وحدت حقیقی و يك موجود کامل عیار می‌باشد و « روسو » این چنین آدمی را بواحد و عدد صحیح تشبیه می‌کند اما انسانی اجتماعی بنا بر عقیدهٔ صحیح او حالت « کسر » را دارد و مانند صوتی است که وجود و موجودیت او معلق بمخرج است. همانطور که صورت جزئی از مخرج است و واحد نیست همانطور نیز انسان اجتماعی جز کسری بیش نیست، و این مخرج نیز هیئت اجتماعی است که نسبت بافرااد حکم « کل » و حال « واحد » را دارد.

لزوم توجه به هدف در تعریف تربیت

نقایص و مخاطرات تعریفها و هدفهای يك پهلو در تعلیم و تربیت بحدی است که مقدرات ملل و اجتماعات دستخوش و بازیچهٔ آنهاست. چنانکه دیدید تعریف واقعی و حقیقی تربیت مربوط بتعیین هدف واقعی و حقیقی است. از اینکه بگایم تعریف کلمهٔ تربیت و مفهوم آن بخودی خود جز نفوذ بزرگترها در کوچکترها و هم سننها در هم سننها و تغییراتی که در آنها پیدا میشود چیز دیگری نیست ولی آنچه ما در ضمن تربیت می‌فهمیم شامل هدفی است. از این لحاظ باید توجهی به هدفهای مختلفه کنیم و حتی منبع هدفهای مختلفه را که عبارت از استعدادات و قوای انسانی و بالاخره دنیای اجتماع و تمدن است از نظر نیندازیم. تعریفهای فوق همه درست است ولی جامع نیست. تعریف حقیقی تعلیم و تربیت باید چند نکته را در نظر بگیرد. احتیاجات جسمانی و روحانی و عقلانی و اخلاقی انسان همه را باید در مد نظر آورد. اگر معلم و مربی مفهوم تربیت را حصر در يك قسمت بداند در تعیین هدف و در تعریف تربیت با اشتباه رفته زیرا که انسان علاوه بر جسم و تن هوش و ذکاوتی هم دارد از آن گذشته در دنیای اقتصاد هم باید شرکت داشته باشد؛ چون اهل اجتماع نیز هست روابط بین‌الائتین و اخلاقی هم باید با دیگران داشته باشد علاوه بر این احساسات بدیعی نیز دارد که هر کدام بجای خود لازم است و علم و فن تعلیم و تربیت

باید بآنها متوجه باشد و هیچیک را فراموش نکند، مخصوصاً باید تعلیم و تربیت به اتفاقات تاریخی و وقایع مهمی که اهل یک کشور در بجهت آن واقفند اهمیت دهد از این جهت لازم است درین مورد مختصری از اوضاع قدیم معارف و اوضاع کنونی بیان نموده و احتیاجات زندگانی و احتیاجات اجتماعی خود را که رفع و ایجاب آنها را تعلیم و تربیت بر عهده دارد بطور فهرست از نظر بگذرانیم:

ما همه مردمان یک عصر هستیم و خودمان کم و بیش از تاریخ ایران مطلعیم و مخصوصاً احاطه نظری بر تاریخ پانزده سال اخیر داریم و میتوانیم اوضاع گذشته و حال خود را با هم مقایسه نموده و مسیر وقایع تاریخی که ما را بطرف ارتقاء سوق می دهد تعقیب کنیم. چنانکه قبلاً اشاره شد وضع گذشته تعلیم و تربیت ما چندان رضایت بخش نبود. معارف چنانکه علمای علم الاجتماع شناخته اند طفیلی اوضاع اجتماعی است. گرچه کمال مطلوب اقتضا میکند که جامعه و اجتماع طفیلی تعلیم و تربیت خوب و مطلوب باشد ولی عالم واقع با دنیای ارمان فرق دارد و ترقی نیز عبارت از نزدیک شدن عالم واقع بکمال مطلوب است و بس.

همانطور که اوضاع اقتصادی و اجتماعی ما رونقی نداشت بودجه معارف نیز برای هزینه ابتدائی کافی نبود، آموزشگاهها باندازه کافی نداشتیم آنچه بود آنهم تنگ و تاریک و مخالف قوانین بهداشت بود؛ آموزگار و دبیر لایق و کافی نداشتیم؛ برای تحصیلات عالی نه وسایل موجود بود و نه معلم؛ اوضاع اقتصادی کمتریکسی اجازه میداد وقت خود را صرف تحصیل کند، روح عمومی بسیار از افکار معارفی دور بود. اگر این زندگانی بهمان وضع ادامه می یافت احتمال اضمحلال میرفت؛ ولی ظهور یک راهنما و یک شخص برجسته جهان گذشته را که رویهمرفته می توان آنرا جهان رکود و جهان مایوسی نامید بر هم زد و مقدمات دنیای دیگری را برای ما فراهم ساخت در این چند سال اخیر پایه اصلاحات معرفی و اخلاقی نیز گذاشته شد. و آموزشگاههای زیادی تأسیس گردید دانشجو باروپا فرستاده شد ایران دانشگاه پیدا کرد که هر شخص میهن پرست را خوشحال و مسرور میکند.

خلاصه تمام شئون و مراتب ملی و روحی ما بجنبش آمد. اینجاست که انسان خود بخود بفرسنگ فلسفه « هگل » آلمانی متوجه میشود. « هگل » (۱۹) حکومت و دولت را بزرگترین نموده تمدن میدانند و آنرا مظهر قانون و نظام علوی و مظهر عقل محض میدانند و میگویند: دولت و حکومت حاوی جمیع شئون یک ملت است. دولت را عبارت از وجود شهودی کمال مطلوب اخلاقی و نماینده عقل و خرید یک ملت میدانند و آن را شاهکار زنده یک قوم می نامند که حقیقت و خصایل آن ملت در آن شاهکار جلوه می کند ولی باید در نظر داشت که امروزه محرك و محور همه پیشرفتهای ما یک اراده قوی است که جمیع شئون فردی و اجتماعی و اقتصادی و معارفی را مشمول ترقی نموده است. عقیده بعضی از علمای تربیت که فکر آنها از منبع فلسفه « هگل » آب میخورد این است که باید تعلیم و تربیت هدف خود را بر مقاصد دولت و حکومت تطبیق کند حتی هدف این هر دو یک هدف باشد زیرا که این تشکیل مهم یعنی دولت صلاح و خیر جامعه و افراد را از هر جهت در نظر دارد و ما امروز خوشبختانه از این لحاظ نیز مقضی المرام هستیم.

خلاصه، برای اینکه تعریف صحیحی برای تعلیم و تربیت بدست آورده باشیم باید هدف امروزی تربیت را معین کنیم یکی از هدفهای تعلیم و تربیت رفع احتیاجات میهن مقدس است که برای حال حاضر ما مهمترین منظور باید باشد. تعلیم و تربیت باید افراد را طوری حاضر کند که از عهده رفع احتیاجات اجتماعی خود برآیند بنابراین دایره نفوذ معارف بسیار وسیع است و هر فردی از افراد ملت باید در مؤسسات تعلیم و تربیتی وارد باشد. تنها یک طبقه معین طرف توجه تعلیم و تربیت نیست و دولت نیز باین موضوع متوجه است چنانکه تربیت اکابر و با سواد کردن توده اهمیت این فکر اساسی را می رساند. تعلیم و تربیت چنانکه آشکار شد بنابر تعریف حقیقی خود باید در تمام شئون تمدنی یک قوم رسوخ کند و احتیاج تربیتی میهن را رفع نماید. از آنجا که زندگانی روزانه و ترقی اجتماع و اقتصاد ما محتاج باهن حرف و صنایع است که خوب یا لااقل نزدیک بخوب از عهده وظائف

خود بر آیند یکی از هدف های تعلیم و تربیت ما باید تربیت اصناف باشد تا کم کم همه آنها در انجام کار های خود با رعایت اصول علمی و فنی اقدام نمایند. بنا بر این آموزشگاهها و تشکیلات اساسی که تعلیم و تربیت ما در آینده بآن احتیاج دارد دانشسرا هاست و بعد از آن تکثیر کودکستانها و دبستانها و از همه واجتر ایجاد هنرستانها و آموزشگاههای صنعتی و پیشه‌وری است. آموزشگاههای صنعتی باید آهنگران بهتر و نجارهای بهتر و مبل‌سازهای بهتر و ارسی‌دوزها و بالاخره همه قسم پیشه‌وران درستکارو با اطلاع بیرون بدهد.

تن و روح و عقل انسان از ابتدا احتیاج مبرمی برشد و نمو دارد این رشد و نمو که در تمام شئون و صفات انسانی هم در بدن و هم در عواطف و هم در ذکاء و هم در اراده اودیده میشود متصل در تحت نفوذ تأثیرات خارجی است. از میان این تأثیرات مجموع اقداماتی که خانواده و آموزشگاه و جامعه برای رشد معین و مخصوص و کامل استعدادهای جسمانی و روحانی و عقلانی بچه بعمل می‌آورند تربیت از لحاظ فعل گویند. اما از لحاظ حالت و هدف نیز تربیت تعریفی دارد که در چهار نکته ذیل مندرج میشود:

اول - هر فردی از افراد جامعه باید در شغلی که مطابق و موافق با استعداد طبیعی اوست تخصص یافته و با رضایت خاطر میل داشته باشد که بطور مستقیم یا غیر مستقیم در این کارگاه اجتماعی مشغول باجرای آن کار باشد.

دوم - شغل خود را وظیفه مقدسی بداند و بداند که شغل فقط برای استفاده شخصی نیست بلکه بوسیله آن باید خدمتی و کمکی بجامعه که قوه عاقله آن حکومت است و حافظ و حارس حقوق اوست و تأمین‌کننده خوشبختی اوست بنماید.

سوم - باید هر فردی در صورتیکه قوای اخلاقی و ذکائی او اجازه بدهد بوسیله شغل خود یا علاوه بر آن در ترقی جامعه و دوات خود بکوشد و در شغل خود ابتکار بخرج دهد و فعال باشد.

چهارم - هر فرد ایرانی باید ایمان کامل باینده میهن خود داشته باشد و خوشوقت باشد که در چنین عصری زندگانی می‌کند که بنیروی پیشرو بزرگ ایران تغییرات اساسی در آن بظهور میرسد و از این جهت نیز هر نوع ترقی معقول برای میسر و مجال خدمت برای هر کس باز است. هر انسان تربیت شده باید از ر کود دوستی پرهیزد.